جنبش‌های اجتماعی جدید: پایان مبارزه برای رفاه و سیاست اجتماعی؟

محمدامین قانعی‌راد*، فرهاد خسروخاور**

طرح مسأله: *هدف این مقاله ارزیابی تغییر چشم‌اندازهای رفاه اجتماعی با ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید می‌باشد. سوال اصلی پژوهش این است که آیا پیدایش جنبش‌های جدید به معنای فراموشی مبارزه برای رفاه و سیاست اجتماعی می‌باشد؟*

روش: *پژوهش حاضر برای ارزیابی رابطهٔ جنبش‌های اجتماعی جدید و مقولات رفاه و سیاست اجتماعی، روش‌های مطالعهٔ اسنادی و استدلال تحلیلی را به کار می‌برد. این مقاله با طرح دیدگاه‌های تبیینی در رابطه با ظهور جنبش‌های جدید و رابطهٔ آن با زوال ساختاری دولت رفاه می‌کوشد با روش تحلیلی، انواع ارتباطات مفهومی و کنشی بین دو مقولهٔ جنبش‌های جدید و سیاست‌های رفاه اجتماعی را طبقه‌بندی و ارایه کند.*

یافته‌ها و نتایج: *این نوشتار بر اساس دستاوردهای مفهومی و تحلیلی خود امکان سازگاری، هم‌افزایی و تعامل بین دیدگاه‌های نظریه‌پردازان جنبش‌های اجتماعی جدید و پژوهشگران رفاه و سیاست اجتماعی را مطرح می‌کند: این جنبش‌ها با ایجاد سه دسته از چرخش‌های فرهنگی، سیاسی و مفهومی بر ابعاد مغفول رفاه بشری دست نهاده‌اند، روش‌های نوینی را برای تاثیرگذاری بر تدوین و اصلاح سیاست‌ها و برنامه‌های رفاهی پیش گرفته‌اند و بر درک مقولات رفاهی و گشودن چشم‌اندازهای تازه برای پژوهش‌های رفاه و سیاست اجتماعی موثر بوده‌اند.*

کلید واژه‌ها: جامعهٔ پسا صنعتی، جنبش‌های اجتماعی جدید، دگرگونی در چشم‌اندازهای رفاه، مفاهیم جدید رفاه و سیاست اجتماعی

تاریخ دریافت: ۸۵/۵/۲۶ تاریخ پذیرش: ۸۶/۶/۱۰

* دکتر جامعه‌شناس، عضو هیأت علمی مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور <ghaneirad@yahoo.com>

** دکتر جامعه‌شناس، عضو هیأت علمی مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

مقدمه

نظام سرمایه‌داری در قرن نوزدهم و بخش زیادی از قرن بیستم در مقابل مجموعه‌ای از انتظارات و واکنش‌های نیروی کار سازمان‌یافته در اتحادیه‌ها و جنبش‌های کارگری قرار داشت. اعتراض‌های نیروی کار صنعتی در عین حال از پشتوانهٔ فکری بخشی از روشنفکران چپ و نخبگان سیاسی انتقادی برخوردار بود. اما در چند دههٔ اخیر صحنه به یکباره دگرگون شده است و با فروکش کردن نهضت‌های کارگری، جنبش‌هایی متفاوت به نام جنبش‌های اجتماعی جدید[1] دامن گسترده‌اند. روشنفکران از خصوصی‌سازی حمایت می‌کنند و دولت رفاه را نهادی ناکارآمد و حتی غیرانسانی و فاسد محسوب می‌کنند. با فروپاشی بلوک شرق و در شرایط جهانی شدن، احزاب سوسیال دموکرات و کارگری نیز تا حدی به سوی اندیشه‌های راست غلطیده‌اند. اکنون دولت‌ها برای پاسخگویی به نیازهای رقابت‌پذیری در اقتصاد جهانی در سیاست‌های رفاهی خود تجدید نظر کرده و هزینه‌های اجتماعی خود را کاهش داده‌اند. در این شرایط با گسترش تکنولوژی‌های نوین و جهانی شدن سرمایه و نیروی کار، مفهوم صنعت و فرایندهای کارخانه‌ای دستخوش دگرگونی شده و طبقهٔ کارگر به معنای پیشین خود وجود ندارد و قادر به سازماندهی خود نمی‌باشد (کاستلز، ۱۳۸۰). در شرایط تضعیف دولت رفاه و ناتوانی طبقهٔ کارگر و احزاب چپ و افزایش روشنفکران و اندیشمندان هوادار خصوصی‌سازی و تعدیل اقتصادی و در حالی که نه تنها مشکلات ناشی از دو قطبی بودن سرمایه‌داری حل نشده، بلکه با جهانی شدن سرمایه این مشکلات گسترش نیز یافته‌اند و فقر و بیکاری به معضلی فراگیر و جهانی تبدیل شده است (سوئیزی و گلداف، ۱۳۸۰؛ شولت، ۱۳۸۲؛ تاب، ۱۳۸۳؛ رئیس‌دانا، ۱۳۸۴؛ پیران، ۱۳۸۴)، جنبش‌های اجتماعی جدیدی سربرآورده‌اند که به جای دغدغه‌های مادی بر جنبه‌های هویتی، فرامادی و فرهنگی تاکید دارند.

جنبش‌های اجتماعی جدید همچون نهضت‌های زیست‌محیطی، زنان، جوانان، سبز، صلح

1. New Social Movements/NSM

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

و مدنی کانون مبارزه را از فقر و غنا یا جنگ طبقاتی بین سرمایه‌داران و کارگران به عرصه‌های جدید تقابل منتقل کرده‌اند. برآمدن این نهضت‌های غیرطبقاتی که از سیاست جنبش کارگری فاصله می‌گیرد، چنان با عرف مبارزاتی رایج ناسازگار می‌نماید که برخی از نویسندگان چپ مقولهٔ جنبش‌های اجتماعی جدید را ساخته و بافتهٔ بورژوازی برای انحراف از مبارزهٔ طبقاتی تلقی می‌کنند (Lavalette & Mooney, 2000). برخی دیگر هرچند این جنبش‌ها را مجعول نمی‌دانند ولی به نظر آن‌ها فعالین جنبش‌ها مسائل اصلی و واقعی پیرامون خود را نادیده می‌گیرند و فعالیت‌های آنان فاقد اثرگذاری بر بهبود وضعیت زندگی بشر و رفع چالش‌های اساسی همچون فقر و نابرابری می‌باشد. اکثر این جنبش‌ها فاقد نگاه ساختاری می‌باشند و تنها به مسائل روبنایی همچون مسائل فرهنگی، هویتی و شناختی توجه دارند و حداکثر این که "به جای توجه به مسائل ساختار اجتماعی بر تغییر افراد تأکید دارند" (Beaford, et. al., 2000). به نظر منتقدان جنبش‌های اجتماعی جدید، پرداخت به اهداف سبک زندگی، توجه به چالش‌های اقتصادی، اهداف سیاسی و تلاش برای تأمین فرصت‌های زندگی برای گروه‌های گوناگونِ مردم را در حاشیه قرار می‌دهد و مسائل فردی ـ روبنایی و ذهنی را به جای مسائل ساختاری، زیربنایی و واقعی قرار می‌دهد.

دلایل تکوین جنبش‌های اجتماعی جدید و پیامدهای آن در قلمروی رفاه اجتماعی چیست؟ آیا نظریه‌پردازان و کنش‌گران جنبش‌های اجتماعی جدید پدیده‌های فقر و نابرابری را نادیده می‌گیرند؟ آیا در شرایط جهانی شدنِ نابرابری و در عصری که دولت رفاه پایان یافته و کارگران توان سازماندهی خود را از دست داده‌اند و روشنفکران و نظریه‌پردازان در مقولاتی دیگر تامل می‌کنند، اندیشیدن به مقولهٔ فقر و کنش‌گری برای درمان بی‌عدالتی در سطح جنبش‌های اجتماعی پایان یافته است؟ مقالهٔ حاضر برای پاسخگویی به این سوالات و ارزیابی رابطهٔ جنبش‌های اجتماعی جدید با مقولات رفاه و سیاست اجتماعی ابتدا به بررسی آراء نظریه‌پردازان ذی‌ربط می‌پردازد و سپس مهم‌ترین تبیین‌های جامعه‌شناختی از دلایل تکوین جنبش‌های اجتماعی جدید و دگرگونی هم‌زمان در سیاست‌های رفاه اجتماعی را مرور می‌کند. این مطالعات نظری زمینه‌های لازم برای

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

درک شیوه‌های برخورد جنبش‌های اجتماعی جدید با موضوعات و سیاست‌های رفاه اجتماعی را فراهم می‌سازد. بخش پایانی این مقاله با نگاهی دوباره به یافته‌های این مطالعه، الگویی تحلیلی برای درک رابطهٔ جنبش‌های اجتماعی جدید و مسائل رفاه و سیاست اجتماعی به دست می‌دهد.

۱) جنبش‌های اجتماعی جدید: مبانی مفهومی و نظری

نظریه‌پردازان انواع جنبش‌های اجتماعی قدیم و جدید را از همدیگر تفکیک می‌کنند. دلاپورتا و دیانی سه ویژگی مشترک برای جنبش‌های اجتماعی قدیم و جدید ارائه می‌دهند: وجود شبکه‌ای غیررسمی از روابط متقابل میان تعدادی از افراد، گروه‌ها و سازمان‌های فعال؛ وجود گفتمان آگاهی‌بخش همراه با احساس هویت و اهداف مشترک؛ تقابل و مبارزهٔ سیاسی و یا فرهنگی با مخالفان اهداف خود (دلاپورتا و دیانی، ۱۳۸۳). جنبش‌های اجتماعی قدیم و جدید در کنار این ویژگی‌های مشترک دارای برخی از تمایزات نیز می‌باشند. به نظر اوفه کنش‌گران جنبش‌های قدیم گروه‌ها و طبقات اقتصادی ـ اجتماعی می‌باشند در حالی که کنش‌گران جنبش‌های جدید براساس وابستگی‌هایی دیگر عمل می‌کنند. مسائل جنبش‌های قدیم رشد و توزیع اقتصادی است، در حالی که مسائل جنبش‌های جدید حفظ صلح، محیط‌زیست، حقوق بشر و مقابله با صور کارِ ازخودبیگانه می‌باشد. برای جنبش‌های قدیم پیشرفت مادی و امنیت مصرف اهمیت دارد ولی ارزش‌های جنبش‌های جدید عبارتند از استقلال و هویت شخصی در مقابل کنترل سازمان‌یافته و متمرکز. مدل‌های کنش جنبش‌های قدیم بر اساس سازماندهی رسمی و صورت‌های نمایندگی و رقابت حزبی می‌باشند در حالی که جنبش‌های جدید براساس مدل‌های غیررسمی، خودجوش، فاقد سلسله مراتب و سیاست اعتراض مدنی رفتار می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۱۹۲-۱۹۱).

فالکز جنبش‌های قدیم و جدید را برحسب ۹ ویژگی از همدیگر تمایز می‌بخشد: هدف نظارت بر دولت در مقابل استقلال و حضور کثرت‌گرایانه در جامعهٔ مدنی، تهدید سرمایه‌داری در مقابل تهدید بوروکراسی، ماهیت سیاسی در مقابل ماهیت فرهنگی ـ

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

اجتماعی، سازماندهی صنفی، حزبی و سلسله مراتبی در مقابل سازماندهی شبکه‌ای و غیرسلسله مراتبی، تاکتیک‌های انتخاباتی و اعتصابات در مقابل تاکتیک‌های اعتراضی و مبتنی بر سبک زندگی، عمل ملی و بین‌المللی در مقابل عمل محلی با دید جهانی، رهیافت سوسیال دموکراسی در مقابل رهیافت دموکراسی مشارکتی، تأکید بر حقوق شهروندی در مقابل حقوق عمومی انسانی، پایگاه اجتماعی روشنفکران و طبقهٔ کارگر در مقابل طبقهٔ متوسط (جلایی‌پور، ۱۳۸۱: ۶۵). از نظر تاجی،ک جنبش‌های اجتماعی کلاسیک بر بستر پایگاه اجتماعی طبقهٔ کارگر رویش می‌کنند؛ عمدتاً تهاجمی‌اند؛ پیام‌هایی جهان شمول دارند؛ نظم آن‌ها مبتنی بر سلسله مراتب تشکیلاتی است؛ در مقابل، جنبش‌های اجتماعی جدید دارای سرشت فرهنگی ـ اجتماعی و ساختار ولنگار سازمانی می‌باشند؛ آن‌ها بر شیوه‌های زندگی تأکید دارند؛ هویت‌های سیال و متفاوت را نمایندگی می‌کنند؛ بستر رویش و پایگاه اجتماعی آن‌ها جامعهٔ مدنی است؛ آماج و موضوع منازعهٔ آن‌ها نه دولت یا بازار، بلکه جامعهٔ مدنی است؛ محور تعارضات اجتماعی در این جنبش‌ها مشکلات فرهنگی و اخلاقی هستند؛ آنان گرایش بسیار ضعیفی برای چالش مستقیم با دولت دارند؛ واسطهٔ کنش آنان کنش مستقیم و بداعت فرهنگی است؛ بر خودمختاری شخصی و گروهی، و گفتمان‌های غیرایدئولوژیک و حقوق مدنی تأکید دارند؛ اتوپیای آن‌ها دموکراسی رادیکال است؛ عمدتاً تدافعی‌اند؛ اشکال کنش و آگاهی در آن‌ها نامتجانس است؛ جنبش‌های جدید در حوزه‌های محدود و برای مدت محدود شکل می‌گیرند، در واقع جنبش‌ها بعد مشهود شبکه‌ای پنهان و متکی بر تولید روزانه چارچوب‌های بدیل معنایی هستند؛ مقاومت در جنبش‌های جدید در تاروپود زندگی روزانه تنیده شده است و نباید آن را صرفاً در بسیج‌گری جست‌وجو کرد (تاجیک، ۱۳۸۳: ۲۱۲–۲۰۷).

با مطالعهٔ ادبیات گستردهٔ مربوط به تفاوت انواع جنبش‌های مزبور، می‌توان معیارهای سازمان، سیاست، اهداف و روش‌ها را برای تمایزگذاری این دو نوع جنبش به کار برد (نمودار مفهومی شمارهٔ ۱).

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

نمودار مفهومی ۱: مقایسهٔ جنبش‌های اجتماعی جدید و قدیم

معیارها	جنبش‌های اجتماعی قدیم	جنبش‌های اجتماعی جدید
سازمان	اتحادیه‌های صنفی و احزاب	سازمان‌های شبکه‌ای و غیردولتی
سیاست	سیاست یکسان‌گرایی سیاست نهادینه سیاست رهایی‌بخش سیاست طبقاتی	سیاست تفاوت سیاست جنبش سیاست زندگی سیاست هویتی
اهداف	سیاسی و اقتصادی تغییرات نظام‌مند سیاسی مبارزه با استثمار دعاوی کل‌گرایانه	فرهنگی و هویتی اصلاحات در سیاست‌گذاری مبارزه با طرد اجتماعی دعاوی مشخص و ویژه
روش‌ها	از مبارزه نهادینه تا خشونت تصرف قدرت مواجهه‌گری مبارزه و ایجاد تضاد خودخواهانه ذی‌نفع‌بودگی	اعتراض مدنی و روش‌های غیرخشونت‌آمیز گفت‌وگوی با قدرت ظرفیت‌سازی مذاکره و حل تضاد دگرخواهانه داوری و وکالت خودخوانده

در این بخش، از میان آراء متنوع برای تبیین جنبش‌های اجتماعی جدید به نظریات اینگلهارت، هابرماس، گیدنز، تورن و کاستلز که پیدایش جنبش‌های اجتماعی جدید را در ارتباط با مقولات رفاه اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهند اشاره می‌شود. این نظریات با وجود تفاوت‌های مفهومی خود در مورد تاثیرگذاری این جنبش‌ها در پیدایش چشم‌اندازهای جدید در جوامع اخیر، برای درک رفاه اجتماعی در گستره‌ای فراخ‌تر و انسانی‌تر با یکدیگر همگرایی دارند.

– **اینگلهارت:** او جنبش‌های اجتماعی جدید پس از دههٔ ۱۹۶۰ را به عنوان پیامد دولت

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

رفاه و افزایش مصرف و گسترش فرصت‌های آموزشی توصیف می‌کند. در جامعهٔ سرمایه‌داری متاخر، مردم در نتیجهٔ فرصت‌های برابر آموزشی و دستیابی به آگاهی سیاسی و فراغت نسبی از دغدغه‌های مادی، به مسایل فرهنگی و ارزش‌های پسامادی[1] حساس‌تر می‌شوند. به نظر اینگلهارت دولت رفاه قربانی موفقیت خود می‌شود و با برآورده کردن نیازهای زیستی و ایمنی، زمینه‌های وجودی خود را از دست می‌دهد (۱۳۷۳: ۴۳۳ـ۴۱۷). چالش دولت رفاه با یک دگرگونی فرهنگی و یا در تعابیری دیگر با «انقلاب خاموش» (۱۹۷۷)، «چرخش فرهنگی» (۱۹۹۰) و «فرایند پسانوسازی» (۱۹۹۷) توازی دارد. به نظر اینگلهارت با افزایش توسعهٔ اقتصادی در جوامع ثروتمندتر و دارای رفاه اجتماعی بیشتر، زمینه برای گذار تدریجی از ارزش‌های معطوف به بقا[2] به ارزش‌های معطوف به ابراز وجود[3] فراهم می‌آید و از سوی دیگر ارزش‌های اخیر نیز راه را برای دموکراسی هموار می‌سازند. جوامع صنعتی پیشرفته با یک چرخش فرهنگی در بین نسل‌ها، یعنی چرخش از تکیه بر امنیت اقتصادی و جسمی به سوی تکیه روزافزون بر مقولاتی چون ابراز وجود، آسودگی خیال یا سعادت ذهنی و کیفیت زندگی مواجه می‌باشند. گسترش این ارزش‌ها با تأکید روزافزون بر حفظ محیط زیست، جنبش حقوق زنان و تقاضاهای فزاینده برای مشارکت در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی همراه است (اینگلهارت ۱۳۸۱).

– **هابرماس:** این نظریه‌پرداز، فروپاشی حوزهٔ عمومی در دولت‌های رفاه را مورد بحث قرار می‌دهد؛ در جامعهٔ سرمایه‌داریِ سازمان‌یافته اصل بنیادین حوزه عمومی، یعنی عمومیت انتقادی، ضعیف می‌شود و در عین حال حوزهٔ عمومی با گسترش ظاهری و در عین حال غیرسیاسی خود تمام حوزه‌های خصوصی را دچار اضمحلال می‌کند (هابرماس، ۱۳۸۴ الف: ۳۶۴–۳۴۴). به نظر هابرماس جنبش‌های اجتماعی جدید واکنشی است در

1. Post-Material Values
2. Survival values
3. Self-expression values

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

برابر فرسایش زیست جهان[1] توسط نظام. در دیدگاه او مستعمره شدن زیست جهان عبارت از قربانی کردن عرصه‌هایی از زندگی که به لحاظ کارکردی متکی به پیوستگی اجتماعی از طریق ارزش‌ها، هنجارها و وفاق‌سازی می باشند در پای اقتضائات سیستمی است. پیشرفت به سمت دولت دموکراتیک رفاه با غلبهٔ نظام اقتصادی و اداری بر زیست جهان توازی دارد. سیاست‌های دولت رفاه از یک سو آزادی ـ برای مثال آزادی تشکیل اتحادیه و چانه‌زنی برای مزد، محافظت در برابر اخراج ـ را تضمین می‌کند و از سوی دیگر آن را واپس می‌ستاند (۱۳۸۴ ب: ۴۸۷-۴۹۴).

تضمین‌های دولت رفاهی به سبب مجاری قوانین اجتماعی، به ناچار از سازوکارهای وفاقی جدا می‌افتد و به واسطه‌هایی مثل قدرت و پول سپرده می‌شود و بنابراین به بوروکراتیزه‌سازی زیست جهان و زندگی روزمره و بحران در یکپارچگی و ارتباط اجتماعی می‌انجامد. سیاست‌های رفاه اجتماعی مناسبات غیررسمی زیست جهان را دچار "شیئی‌شدگی" می‌کند، زیرا قوانین رفاه اجتماعی به عنوان یک میانجی برای عرصه‌ای از کنش ساخته شده است که ابتدا به صورت قالب حقوقی سازمان شکل می‌گیرد و تنها با سازوکارهای سیستمی به هم پیوند می‌خورد.

هابرماس از رشد "ظرفیت‌های اعتراضی" (۱۳۸۴ ب: ۵۳۳-۵۲۶) و مبارزاتی جدید سخن می‌گوید که از الگوی منازعات نهادین در دولت رفاهی تمایز دارد. این مبارزات بر سر بازتولید مادی صورت نمی‌گیرند و دیگر توسط احزاب و اتحادیه‌ها هدایت نمی‌شوند و آنها را نمی‌توان با هزینه‌های جبرانی رفاه اجتماعی فرو نشاند. جنبش‌های اجتماعی جدید در عرصه‌های بازتولید فرهنگی، تعامل اجتماعی و جامعه‌پذیری ظهور پیدا می‌کنند و هدف آن ها مسائل مرتبط با صورت‌های زندگی است. هابرماس در این جنبش‌ها به تفکیک ظرفیت‌های آزادی‌بخش و ظرفیت‌های مقاومت می‌پردازد؛ هدف جنبش‌های مقاومت، متوقف‌کردن عرصه‌های کنش مبتنی بر سازمان رسمی به خاطر عرصه‌های کنش مبتنی بر ساختار ارتباطی است و نه فتح قلمروهای تازه. او این مبارزات را در چهارچوب

1. Life world

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

مقاومت در برابر مستعمره‌کردن زیست‌جهان درک می‌کند. برای مثال جنبش دانشجویی در پی سیاسی کردن حوزهٔ عمومی است و بنابراین هالهٔ احترام ناشی از تخصص‌گرایی را از دستگاه تصمیم‌گیری دولتی می‌زداید و سیاست‌گذاری را در معرض مباحثهٔ عمومی قرار می‌دهد. (هولاب ۱۳۷۵: ۱۴۸–۱۱۵).

– **گیدنز:** جنبش‌های اجتماعی جدید از نظر گیدنز در جامعهٔ معاصر اهمیت زیادی دارند. علت اهمیت یافتن جنبش‌های صلح‌خواهانه در این دوران افزایش نگرانی از پیامدهای وقوع جنگ و کاربرد سلاح هسته‌ای است (گیدنز، ۳۱۲:۱۳۸۲ و ۱۹۲:۱۳۷۷). جنبش‌های سبز نیز نشانهٔ هشیاری در مورد پیامدهای زیست محیطی رشد صنعتی است (گیدنز، ۱۳۷۷: ۱۹۳). در جامعهٔ بوم‌شناختی، توازن و تمامیت فضای زیستی به عنوان یک هدف محسوب می‌شود و گوناگونی میان گروه‌های انسانی و تنوع در طبیعت تقویت می‌شود (گیدنز، ب، ۱۳۸۲: ۳۱۵). در جنبش زنان با افزایش آگاهی و سطح تحصیلات و گسترش نسبی فرصت‌های برابر برای زنان، دغدغه‌های و پرسش‌های هویت شخصی زنان اولویت می‌یابد (گیدنز، ۱۳۸۳: ۴۷۴).

گیدنز فضای سیاسی و فرهنگی جنبش‌های اجتماعی جدید را با واژهٔ سیاست زندگی[1] توصیف می‌کند و آن را در برابر سیاست رهایی‌بخش[2] قرار می‌دهد (۱۳۷۸: ۳۰۱–۲۹۴). به نظر او جنبش‌های اجتماعی نقش عمده‌ای در به صحنه کشاندن مباحث مربوط به سیاست زندگی ایفا کرده‌اند. جنبش زنان و جنبش دانشجویی با طرح این اندیشه که "شخصی یعنی سیاسی"[3] در واقع پیشگامان گسترش سیاست زندگی بوده‌اند. سیاست رهایی‌بخش در پی کاهش یا لغو استثمار، نابرابری و ستمگری است و بر اولویت عدالت، برابری و مشارکت تأکید می‌ورزد. سیاست رهایی‌بخش نوعی سیاست شانس‌های زندگی و سیاست زندگی

1. Life politics
2. Emancipatory politics
3. Personal is political

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

نوعی سیاست شیوهٔ زندگی[1] است. سیاست زندگی در وهلهٔ نخست نوعی سیاست انتخاب و سیاست تحقق خود در محیطی است که به طرزی بازاندیشانه سازمان‌یافته است. برنامهٔ اجرایی سیاست زندگی نمای جالبی از محدودیت‌های تصمیم‌گیری نظام‌های اداری به دست می‌دهد؛ با نفوذ فزایندهٔ سیاست زندگی، کار سیاست رهایی‌بخش به پایان نمی‌رسد و در عمل هریک از مسائل مربوط به سیاست زندگی مسائل جدیدی از نوع رهایی‌بخشی به وجود می‌آورند. به این دلیل او از ضرورت بازسازی و مرمت سیاست رهایی‌بخش و همچنین تلاش برای پیشبرد سیاست زندگی سخن می‌گوید (۱۳۷۸: ۳۲۲-۳۱۳).

- **آلن تورن:** او جهان امروز را بین جهان عینی و جهان ذهنی، نظام و کنش‌گر دوپاره می‌بیند که به رویارویی منطق بازار جهانی و منطق قدرت هویت‌های فرهنگی انجامیده است. بحران مدرنیته به معنای ایجاد دو جهان متعارض است: برخی خود را به درون جریان اطلاعات و محصولات جامعهٔ توده‌ای پرتاب کرده‌اند و برخی می‌کوشند تا اجتماعاتی را برای فیلتر کردن محرک‌های جهان تولید، مصرف و ارتباطات انبوه و محافظت از هویت خویش بازسازی کنند (تورن، ۱۳۸۰:۱۸۰-۱۶۰). در اندیشهٔ جامعهٔ صنعتی پیوند نزدیکی بین عقلانی شدن اقتصادی و مداخلات سیاسی و اداری وجود داشت، اما اکنون بین جهان بازارها و جهان زندگی مدنی شکافی در حال گسترش پدید آمده است. جهان بازارها دیگر یک نظام اجتماعی را تشکیل نمی‌دهند بلکه بیشتر قلمرویی از کنش راهبردی برای استفاده از محیطی کنترل نشده و حتی ناشناخته است. در شرایط جهانی شدن، چارچوب تحلیل و کنش اجتماعی دگرگون می‌شود و تغییر جایگزین نظم می‌گردد. در این شرایط بسیاری از مردم از کاهش میزان مداخلهٔ دولت، فروپاشی تضمین‌ها، پیش‌بینی‌ناپذیری دوره‌های شغلی و بازنشستگی نگران می‌باشند. دولت بسیج‌گر[2] زوال می‌یابد و نظام‌های اجتماعی، سیاسی و اداری یکپارچه دچار فروپاشی می‌شوند و پویایی تجارت و شرایط تولید آزاد جای آن‌ها را می‌گیرد. این دگرگونی‌ها در

1. Life style
2. Mobilizing state

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

عین حال فرایند غیراجتماعی شدن[1] و غیرسیاسی شدن[2] یا تضعیف سازوکارهای یکپارچگی اجتماعی و میانجی‌گری‌های سیاسی است. جنبش‌های سیاسی اجتماعی پایان قرن نوزدهم خواهان کنترل اجتماعی بر اقتصاد وحشی و ویران‌گر بودند، اما پایان قرن بیستم با زوال همهٔ صورت‌های مداخله‌جویی اقتصادی مواجه است (Touraine, 2000:26-27).

به نظر تورن برای اجتناب از شکاف بین جهانی‌شدن اقتصادی و چندپارگی فرهنگی، آگاهی از هویت ملی ضروری است؛ اما پس از ۲۰۰ سال مبارزات مدنی و طبقاتی کشف کرده‌ایم که مسألهٔ اجتماعی اساسی ما طرد[3] است و نه استثمار[4]. به عبارت دیگر، یک بار دیگر انسجام ملی از اهداف اصلی محسوب می‌شوند. وحدت جامعه به همانندسازی ملت با دولت بستگی ندارد و می‌تواند بر دفاع از حقوق هر فردی برای ساختن برنامهٔ زندگی[5] خود و شیوهٔ ویژهٔ آشتی دادن بین هویت و ابزار بودگی[6] متکی باشد. تنها وحدت ممکن، آن است که از یک دموکراسی به دست می‌آید که می‌کوشد بالاترین انسجام ممکن را با احترام به حقوق مدنی، اجتماعی و فرهنگی هر فردی ترکیب کند (همان: ۲۳۰-۲۲۹).

– **کاستلز:** به نظر او دگرگونی‌هایی در سپیده‌دم عصر اطلاعات به زوال جنبش‌های اجتماعی قدیم و برآمدن جنبش‌های اجتماعی جدید انجامیده‌اند. دولت ملّی زیر تاراج شبکه‌های جهانی ثروت، قدرت و اطلاعات قسمت اعظم حاکمیت و استقلال خود را از دست داده است. خصوصی‌سازی واحدهای دولتی و افول دولت رفاه با این که جوامع را از فشار بوروکراتیک رهانیده است ولی شرایط زندگی اکثریت شهروندان را بدتر کرده، میثاق تاریخی جهان سرمایه و کار و دولت را برهم زده و بسیاری از سرپناه‌های تأمین اجتماعی را از میان برده است. نهضت‌های کارگری بر اثر بین‌المللی شدن تولید و سرمایه، شبکه‌بندی

1. Desocialization
2. Depoliticization
3. Exclusion
4. Exploitation
5. Life-project
6. Instrumentality

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

شرکت‌ها و فردی شدن کار، و چالش‌های جنسیت‌زدایی از اشتغال، ناتوان شده‌اند و دیگر منبع عمدهٔ انسجام اجتماعی و نمایندگی کارگران نیستند. جنبش کارگری به کارگزاری سیاسی بدل شده که در حوزهٔ نهادهای عمومی ادغام گشته است و هرچند کاملاً از گود خارج نشده ولی از لحاظ تاریخی عقب‌افتاده است و به نظر نمی‌رسد با توجه به وضعیت ساختاری کنونی بتوانند هویتی را پدید آورند که قادر به تجدید بنای نهادهای اجتماعی در عصر اطلاعات باشد. نهادهای جامعهٔ مدنی که حول دولت‌های دموکراتیک و قرارداد اجتماعی میان کار و سرمایه ساخته شده بودند، به پوسته‌ای توخالی بدل شده و روز به روز در ایجاد ارتباط با ارزش‌ها و زندگی مردم ناتوان‌تر می‌شوند. احزاب سیاسی توانایی خود برای تغییر اجتماعی را از دست داده و نهادهای دولت ملّی نیز تاحدی موضوعیت خود را از دست داده‌اند. جنبش‌های اجتماعی برآمده از رهگذر مقاومت جمعی در برابر جهانی شدن و سرمایه‌داری تجدید ساختار یافته، کارگزاران اصلی تغییر در دوره کنونی می‌باشند. او در این میان علاوه بر جماعت‌های فرهنگی و "واکنشی" بر نقش جنبش‌های اجتماعی جدید و "فعال" همچون اکولوژیست‌ها، فمینیست‌ها و محلی‌گرایان تأکید دارد. کاستلز "شکل نامتمرکز و شبکه‌ای سازمان و مداخله" به عنوان ویژگی جنبش‌های اجتماعی جدید را اصلی‌ترین کارگزار تغییر در دورهٔ کنونی می‌داند (کاستلز، ۱۳۸۰:۴۳۵–۴۲۵).

کاستلز در جنبش‌های اجتماعی جدید حداقل دو جریان را می‌یابد که می‌توانند با پاسخگویی به بحران دموکراسی به شکل‌گیری سیاست اطلاعاتی یاری برسانند. جریان اول بازآفرینی دولت محلی است و جریان دوم توسعهٔ سیاست نمادین و بسیج سیاسی در نهضت‌های غیرسیاسی. نهضت‌های بشردوستانه و هزاران گروه فعال محلی و منطقه‌ای و سازمان‌های غیردولتی در سراسر جهان نیرومندترین عامل بسیج در سیاست اطلاعاتی هستند. اکثر این بسیج‌ها چیزی بین جنبش اجتماعی و کنش سیاسی هستند و هدف آن‌ها تأثیرگذاری بر فرایندهای سیاسی است، اما ضرورتاً از مجراهای نمایندگی استفاده نمی‌کنند. این صور بسیج سیاسی معطوف به مسأله و غیرجانبدارانه اکنون توانسته‌اند با جلب توجه مردم به امور عمومی و با ایجاد مسائل و فرایندهای سیاسی تازه بر قواعد و نتایج رقابت‌های سیاسی رسمی تاثیر بگذارند (همان: ۴۲۰–۴۱۸).

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

نمودارمفهومی ۲

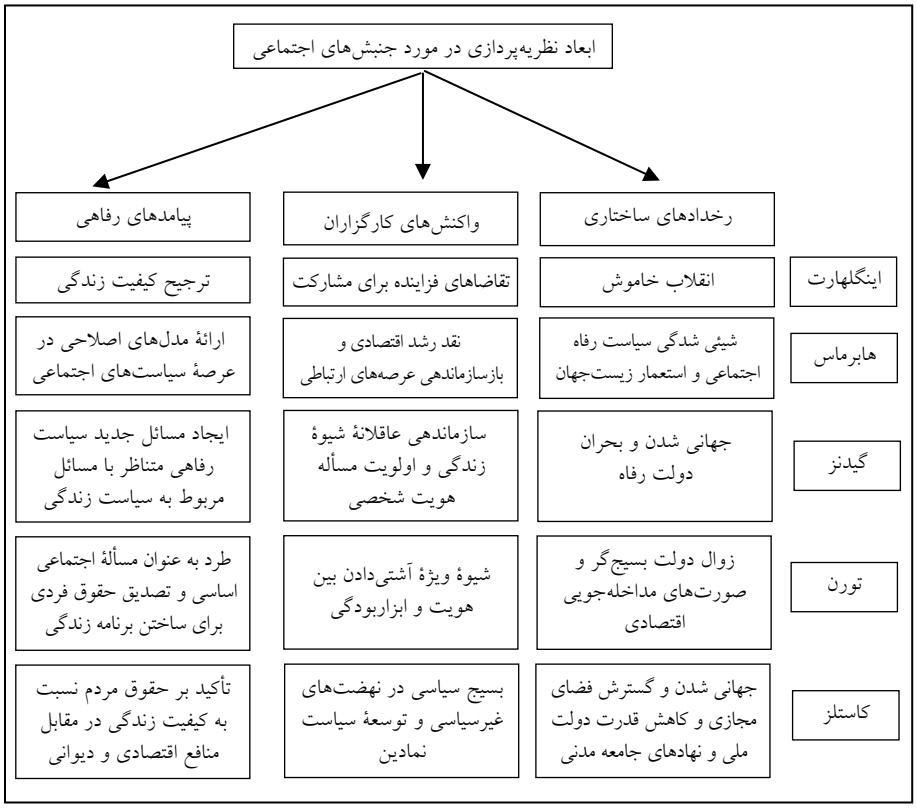

۲) زمینه‌های اجتماعی گسترش جنبش‌های جدید و زوال سیاست‌های رفاهی

در این بخش مهم‌ترین تبیین‌های جامعه‌شناختی در مورد چگونگی و دلایل تکوین و گسترش جنبش‌های اجتماعی جدید بررسی می‌شوند. تبیین‌های مورد بررسی در این بخش پیدایش جنبش‌های اجتماعی جدید را از یک‌سو به مثابهٔ پدیده‌ای متاثر از زوال دولت رفاه و سیاست‌های اجتاعی وابسته به آن و از سوی دیگر واکنشی اندیشه‌ای برای ارایهٔ

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

طرح‌های بدیل تلقی می‌کنند. این دیدگاه مبتنی بر ساختار و عاملیت در برخی از تبیین‌ها به صورتی پیوسته‌تر دیده می‌شود.

– **گسترش مصرف‌گرایی:** به نظر رابرت جی دان در عصر مصرف‌گرایی سطح توقعات گروه‌های ستم‌دیده که تا پیش از آن کم‌تر امیدی به دستیابی به رفاه و برخورداری داشتند، افزایش یافت و مصرف به عنوان معیاری برای سنجش موفقیت به صورت کانون نمادین طغیان‌ها درآمد. سیاست هویتی اما از این ناکامی برداشتی سیاسی به دست می‌داد و آن را زاییدهٔ رویه‌های نظام‌مندی می‌دانست که پاره‌ای از گروه‌ها را به نفع منافع گروه‌های دیگر تحت ستم و انقیاد درمی‌آورند (دان ۱۳۸۵).

– **بوروکراتیزه شدن حوزهٔ خصوصی:** در دیدگاه بیفورد و همکاران، مداخلهٔ دولت در قلمروهای خصوصی زندگی، جنبش‌های اجتماعی جدید را ایجاد کرده است. برطبق این دیدگاه تغییرات ساختاری گوناگون در جوامع صنعتی غربی، به ویژه تغییر در نظام تولید، دولت را به تلاش جهت کنترل بر حوزه‌های خصوصی پیشین واداشت. درنتیجه حوزه‌های خصوصی از قبیل روابط جنسیتی، هویت زیست‌شناختی، تولد و مرگ، بیماری و سالمندی و رابطهٔ فرد با طبیعت به قلمروی تعارض عمومی وارد شدند. در این شرایط، جنبش‌های اجتماعی جدید برای بازپس گرفتن این حوزه‌ها از دستان دولت ظاهر شدند (Beaford, et. al., 2000:2719).

– **ظهور جامعهٔ پساصنعتی:** از دههٔ ۱۹۶۰ گسترش آموزش عالی و توسعهٔ تکنولوژی‌های ارتباطات با افزایش سطح آگاهی‌های عمومی دربارهٔ علم، فناوری و مدیریت زندگی اقتصادی به ویژه از طریق شکل‌گیری طبقهٔ متوسط به رشد جنبش‌های اجتماعی جدید یاری رسانده است. آلن تورن و دانیل بل برای نامیدن این تحول از واژه جامعه پساصنعتی استفاده می‌کنند که در آن با دگرگونی در ساختار کار و اشتغال طبقه متوسط جدیدی از کارکنان حرفه‌ای پیدا می‌شوند که در صنایع فرهنگی، رسانه‌ای و دانش فعالیت می‌کنند. هسته اساسی جامعه پساصنعتی خدمات فنی حرفه‌ای است و دانشمندان و مهندسان در جامعه مزبور نقش محوری دارند. بل از یک دگرگونی فرهنگی در جامعه

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

پساصنعتی خبر می‌دهد. در جامعهٔ پساصنعتی با پیدایش یک آگاهی نوین[1]، جامعه اهمیت بیشتری نسبت به فرد می‌یابد و اخلاقیات اقتصادی‌سازی[2] یا توجه به حداکثر سود برای نفع شخصی به سوی جامعه شناسی‌سازی شیوهٔ زندگی[3] یا توجه به نیاز جامعه و منافع عمومی معطوف می‌شود (Bell, 1973:220,283). آلن تورن نیروی کار و جنبش‌های سیاسی قدیم را در مقابل نیروی کار و جنبش‌های اجتماعی جدید قرار می‌دهد. گسترش طبقهٔ متوسط به عنوان نیروی کار جدید در مقابل طبقهٔ کارگر به عنوان نیروی کار قدیم به شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید و تضعیف جنبش‌های سیاسی پیشین انجامیده است (Touraine, 1981).

– **شکل‌گیری ضد فرهنگ**[4]: جنبش ضد فرهنگ یکی از شیوه‌های دگرگونی جهت‌گیری‌های جنبش‌های اجتماعی در دهه‌های اخیر بوده است. توسعهٔ یک ضدفرهنگ زوال اندیشه‌های رادیکال و سوسیالیستی در بین کارگران در دورهٔ رشد اقتصادی پس از جنگ دوم را توضیح می‌دهد. این اندیشه‌ها هرچند در تقابل با احزاب هوادار سرمایه‌داری بودند اما خود، بخشی از نظام محسوب می‌شدند. جنبش ضد فرهنگ بیشتر در بین دانشجویان و جوانان رواج یافت و در رخدادهای ماه می ۱۹۶۸ به اوج خود رسید. این اعتراضات در واقع حمله به دو جنبهٔ جامعهٔ صنعتی بود: اول پیامدهای انسان‌زدایی ناشی از فرایندهای دیوانسالاری و دوم تأکید بر رفاه اقتصادی به قیمت بی‌قدرت‌شدگی در محل کار و زوال اجتماع و استقلال فرهنگی. جنبش ضد فرهنگ به گسترش انواع جنبش‌های ضد جنگ و سبز انجامید. کناره گرفتن از سبک‌های زندگی تهاجمی و مادی‌گرانه، همچنین با ایجاد کمون‌ها، تعاونی‌ها، علاقه به کشاورزی و غذاهای ارگانیک و تجربهٔ فلسفهٔ شرقی تقارن داشت (Cohen & Kennedy, 2000:291-93).

1. New Consciousness
2. Economizing Ethos
3. Sociologising Mode of Life
4. Counter Culture

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

– **جهانی شدن:** منطق جهانی‌شدن با زوال سیاست رفاه اجتماعی همراه بوده است. میشرا تأثیر منطق جهانی شدن بر تضعیف سیاست‌های رفاه و تأمین اجتماعی را در هفت قضیه خلاصه می‌کند: کاهش توانایی دولت‌های ملی در جهت پی‌گیری هدف‌های اشتغال کامل و رشد اقتصادی از طریق سیاست‌های تورمی؛ افزایش نابرابری در مزد و شرایط کار از طریق افزایش انعطاف‌پذیری در بازار کار و متفاوت‌سازی نیروی کار پسافوردی و چانه‌زنی جمعی غیرمتمرکز؛ افزایش فشار برای کاهش مخارج نظام تأمین اجتماعی با ارجحیت دادن به کاهش کسر بودجه و بدهی‌ها و کاهش مالیات به عنوان هدف‌های اصلی سیاست دولت؛ تضعیف پایه‌های ایدئولوژیکی تأمین اجتماعی به خصوص حداقل‌های ملی با کاهش همبستگی ملی و مشروعیت دادن به نابرابری در پاداش‌ها؛ تضعیف اساس مشارکت اجتماعی و سه جانبه‌گرایی با تغییر در تعادل قدرت، به زیان نیروی کار، دولت و به نفع سرمایه؛ اعلام پایان ایدئولوژی مرتبط با سیاست‌های دولت رفاه؛ پیدایش اختلاف نظر در مورد سیاست اجتماعی بین سرمایه‌داری جهانی و دولت ملی دموکراتیک (میشرا، ۱۳۸۴: ۱۵۸–۱۳۶).

– **بحران دولت رفاه:** به نظر گیدنز دولت رفاه به علت غیردموکراتیک بودن، توزیع مزایا از بالا به پایین و عدم توجه به آزادی شخصی، با بحران مواجه شده است. تغییرات اجتماعی صورت گرفته در خارج از حوزهٔ رفاه به علت تغییر الگوی نیاز و خطر نیز باعث شده است که دخالت دولت کهنه به نظر برسد (گیدنز، ۱۳۷۸: ۱۲۵). گیدنز معتقد است الگوی دولت رفاه در زمانه‌ای که اشتغال نسبتاً کامل وجود داشت و الگوهایی استوار از حیات خانوادگی و تقسیم کار بر مبنای جنسیت برقرار بود شکل گرفت اما این شرایط دیگر وجود ندارد. دولت نمی‌تواند اشتغال کامل را تضمین کند. الگوهای خانوادگی با انعطاف بیشتری در روابط همراه شده و اعتماد به برنامه‌های رفاهی به دلیل منسوخ شدن روابط اجتماعی حافظ آن‌ها کاهش یافته است (بونولی و جورج، ۱۳۸۰: ۱۴۴ـ۱۳۷). دولت رفاه با ظهور جامعهٔ پساصنعتی دچار تزلزل می‌شود زیرا نقش‌های متعارف آن از نظر دخالت برای رشد اقتصادی و مدیریت اجتماعی ممکن است به صورت سرچشمه‌های اصلی خطر درآید. دولت رفاه به واسطهٔ نظام‌های بیمه اجتماعی و ارائهٔ خدمات فراگیر همواره به ارزیابی و تعدیل خطرهای جمعی

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

توجه داشته، اما امروزه نه فقط تأثیر نظام‌های ایمنی کمتر شده، بلکه خود به سرچشمهٔ خطر و ناایمنی تبدیل شده‌اند (فیتزپتریک، ۱۳۸۳: ۳۷۷ـ۳۷۶).

– **ناکارآیی سیاست نهادین:** امروزه احزاب گوناگون با فشارهای جهانی شدن از قبیل فشار در جهت کاهش بدهی و کسر بودجه از طریق کم کردن مخارج مرتبط با ایجاد رفاه اجتماعی، پایین نگه داشتن مالیات‌ها و کاهش مزایا رو به رو شده و در این میان احزاب دموکراتیک، لیبرال و سوسیالیست از نظر سیاست‌ها به رقبای دست راستی خود نزدیک شده‌اند. برخلاف وضعیت دههٔ ۱۹۶۰ یعنی روزهای اوج دولت رفاه کینزی که سیاست اجتماعی متمایل به موقعیت چپ‌میانه بود، امروزه سیاست اجتماعی به سوی موقعیت راست میانه حرکت می‌کند. امروزه نه سیاست، بلکه اقتصاد سیاسی کشورها اهمیت یافته است و احزاب میانه‌رو و چپ قادر به ارائهٔ سیاست‌های اجتماعی به اندازهٔ کافی متمایز از سیاست‌های احزاب راست نمی‌باشند. سیاست انتخابات و رقابت احزاب به دلیل عدم توانایی در ارائهٔ دستوری متمایز ناکارآمد هستند (میشرا، ۱۳۸۴: ۸۲–۸۰، ۱۰۱).

– **گسترش سیاست غیرطبقاتی:** به نظر دان در میان انواع تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، افول جایگاه طبقهٔ اجتماعی به عنوان مبنای تعیین هویت و کنش سازمان‌یافته اساسی بود: افول سیاست طبقاتی همراه شد با بالاگرفتن مبارزات سیاسی بر سر موضوعات غیرطبقه‌ای از جمله حقوق مدنی، علایق نژادی، جنسیت و قومیت. کانون اعتراض بر اثر تغییر خط‌مشی اقتصاد از حیطهٔ تولید به جانب مصرف بیش از آن که بر مناسبات مادی تولید متمرکز شود، متوجه مصرف و موضوعات وابسته بدان یعنی بازنمایی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و قدرت گشت. موضوع استثمار و بهره‌کشی اکنون در ذیل جنبش حقوق مدنی یعنی مسألهٔ طرد و کنارگذاری عنوان می‌شود و پرسش‌های مربوط به قدرت طبقاتی جایشان را به تأکید بر دیگر صور قدرت می‌دهند (دان، ۱۳۸۵).

۳) چرخش‌های فرهنگی، سیاسی و مفهومی در رفاه و سیاست اجتماعی

در شرایط ساختاری مورد اشاره در بخش پیشین همچون ظهور جامعهٔ پساصنعتی و جهانی

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

شدن، دولت رفاه و سازوکارهای معمول تدوین و اجرای سیاست‌های رفاه اجتماعی با چالش مواجه شدند. انتقادات فعالین اجتماعی و نویسندگان به سیاست‌های رفاهی گسترش یافت و سیاست‌های رایج برای ایجاد دگرگونی‌های موثر ناکارآمد شناخته شد. در این شرایط دگرگونی‌هایی در برخورد با مقولات رفاهی رخ داد که می‌توان آن‌ها را در سه چرخش اساسی فرهنگی، سیاسی و مفهومی بیان کرد. جنبش‌های اجتماعی جدید که ابزارگرایی دولت رفاه و شرایط جهانی شدن را به یکسان مورد انتقاد قرار می‌دادند حاملین اصلی این چرخش‌ها بودند. چرخش فرهنگی به معنای عطف توجه از زیربناهای اقتصادی به روبناهای هویتی، معنایی و نمادین بود. دومین چرخش با گسترش ارزش‌ها، هنجارها و رفتارهای جدید نوع سازماندهی و رفتار در مقابل قدرت را دگرگون کرد و فرهنگ سیاسی متفاوتی را برای نقد و اصلاح فرایندهای جوامع رواج داد. سومین چرخش در قلمروی مفهومی اتفاق افتاد و مقولات نوینی را برای درک رفاه و بازبینی سیاست‌های رفاه اجتماعی آفرید.

۱-۳) چرخش فرهنگی

جنبش‌های اجتماعی جدید به موازات پیدایش چرخش فرهنگی[1] در عرصه‌های گوناگون گسترش یافتند و بنابراین برخلاف تاکید جنبش‌های اجتماعی پیشین بر مسائل و مشکلات اقتصادی، بیشتر به بعد فرهنگی توجه دارند. به قول بیفورد و همکاران، جنبش‌های اجتماعی جدید بیش از ایجاد تغییرات ساختاری در ایجاد تغییرات فرهنگی موفق و مؤثر می‌باشند. میراث مستمر جنبش‌های اجتماعی جدید بعد از دههٔ ۱۹۶۰ بیشتر فرهنگی است و برحسب دگرگونی‌های ساختاری، موفقیت‌های ناچیزی داشته‌اند (Beaford, et.al., 2000:2724).

تورن در تعریف جنبش اجتماعی بر بعد معناسازی و تفسیری و مفهوم تاریخمندی[2] توجه می‌کند. او جنبش‌های اجتماعی جدید را به عنوان تعاملات دارای سمت‌گیری هنجاری

1. Cultural Turn
2. Historicity

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

میان طرفین متخاصمی می‌بیند که از یک میدان فرهنگی مشترک تفاسیر متضادی عرضه می‌کنند. تولید فرهنگی یکی از اساسی‌ترین راه‌های بدیل جنبش‌های اجتماعی جدید در برخورد با روابط اجتماعی سلطه و ازخودبیگانگی انسان‌ها است (مشیرزاده، ۲۰۰–۱۹۷). ملوچی در این میان از دموکراسی معانی[1] به معنای مبارزهٔ انواع تولیدات فرهنگی به منظور افزایش امکان ابراز وجود و کسب شناسایی و استقلال فردی و گروهی در جامعهٔ مدنی و از "تولید نمادین جنبش اجتماعی" در فرایند هویت‌سازی و تکوین ایدئولوژی به عنوان مجموعه‌ای از چهارچوب‌های نمادین سخن می‌گوید. در جنبش‌های اجتماعی جدید کنش اجتماعی بر رمزهای فرهنگی[2] و بیان معانی و نمایش سبک زندگی متمرکز است و با وجود این، همین جنبه‌های فرهنگی "بنیان‌های رویارویی نمادین با نظام" را فراهم می‌سازند (مشیرزاده، ۲۰۵–۲۰۱).

به نظر رابرت جی دان، ظهور سیاست هویتی در مقابل سیاست‌های ایدئولوژیک چپ و راست به ویژه پس از دههٔ شصت یک دگردیسی مهم در آگاهی و ارزیابی ما از هویت و رابطهٔ آن با عمل سیاسی بوده است (دان، ۱۳۸۵: ۵۳–۳۳). پس از جنگ دگرگونی‌های سریع، افزایش خرده فرهنگ‌های نوین و فشارهای فردی و گروهی برای ادغام در جریان اصلی جامعه موجب شدند که مقولهٔ هویت به ویژه پس از فوران اعتراضات جمعی در دههٔ شصت، به صورت دل‌مشغولی عمدهٔ هر دو طیف روشنفکری و عامیانهٔ فرهنگ درآید. به قول دان سیاست هویتی را باید یکی از ارکان اساسی انواع گوناگون اعتراضات سازمان‌یافتهٔ جنبش‌های اجتماعی جدید به شمار آورد که از مرز تفاوت‌های ایدئولوژیک جناح‌های چپ و راست سیاسی فراتر می‌رود و در سطح وسیع‌تری به پرسش‌های مربوط به چگونگی تلقی مردم از خود و جایگاه شان در جامعه و سیاست دامن می‌زند.

1. Democracy of Meaning
2. Cultural Codes

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

۲-۳) چرخش سیاسی

جنبش‌های اجتماعی جدید نیز مانند جنبش‌های پیشین دارای جنبه و انگیزه‌های سیاسی می‌باشند. دو مفهوم سیاست نهادین[1] و سیاست جنبش[2] برای نشان دادن تفاوت انواع سیاست در جنبش‌های قدیم و جدید مفید می‌باشد. به نظر تورن جنبش‌های اجتماعی جدید مرزهای سیاست نهادین را به چالش می‌کشد و مفهومی دیگر از سیاست را مطرح می‌کند (Touraine, 1985). دلیل روی آوردن مردم به سیاست جنبش، ناامیدی آنان از سیاست نهادین یا احزاب، دولت‌ها و نیروهای سیاسی موجود برای مقابله با پیامدهای توسعه و رشد اقتصادی است که نه تنها قادر به تأمین هویت، معنویت و رفاه مادی نبوده‌اند، بلکه بحران‌های متعددی را موجب شده‌اند. چرخش سیاسی خود چندین تحول فرعی را شامل می‌شود:

الف) چرخش در قلمروی منازعه: سیاست جنبش‌های نوین زاییدهٔ مبارزات اجتماعی در حوزه‌هایی بیرون از محل کار است و دغدغهٔ اصلی آن‌ها نه تعدیل و توزیع مجدد اقتصادی، بلکه توزیع و تخصیص مجدد قدرت و اختیار می‌باشد. پیامد این روند، پیدایش شکل جدیدی از سیاست خرد است که بر تعداد زیادی از مسائل مجزا ولی مرتبط انگشت می‌گذارد که بر زندگی هر روزهٔ اقشار مختلف و بخش‌های گونه‌گون جامعه تأثیر دارند (دان، ۱۳۸۵: ۳۲۰).

ب) چرخش در شیوه عقلانیت: نظریه‌پردازان جنبش‌های اجتماعی جدید، غیر از الگوی بسیج منافع، عقلانیت این جنبش‌ها را به خرد استراتژیک محدود نمی‌کنند. هویت جمعی در جنبش‌های جدید اجتماعی وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف استراتژیک نیست بلکه خود هدف کنش جمعی است.

ج) چرخش سازمانی: در جنبش‌های اجتماعی جدید، اهمیت طبقه به عنوان پایگاه اجتماعی و شکل سازمانی کاهش یافته است و با وجود این، جنبش‌های مزبور در کنار

1. Institutional Politics
2. Movement Politics

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

مختصات غیرطبقاتی خود گاه ویژگی‌های طبقاتی نیز دارند. برای مثال جنبش زنان علاوه بر خشونت جنسی به اهمیت طبقه در انقیاد زنان نیز توجه دارد. رابطهٔ دو مقولهٔ طبقه و جنبش اجتماعی را به سه شیوه می‌توان توصیف کرد: در جنبش کارگری طبقه از جنبش مهم‌تر و در پویش‌های هویتی، جنبش از طبقه مهم‌تر است و گاهی نیز توازنی پیچیده بین آن‌ها وجود دارد (فیتزپتریک، ۱۳۸۳: ۲۳۵). چند طبقه‌ای شدن نیز یکی از دگرگونی‌های سازمانی این جنبش‌ها می‌باشد. در شرایط جهانی‌سازی، انقلاب الکترونیکی، اتوماسیون و تنوع یافتن نیروی کار، به ویژه در بخش سوم اقتصاد، سرشت جنبش‌های اجتماعی دگرگون و چند طبقه‌ای شده است. رخداد مهم دیگر، حرکت به سمت جهانی شدن است که آن‌ها را از حالت واکنش خارج کرده و به آن‌ها حیاتی مستقل می‌بخشد (پیران، ۱۳۸۴).

جنبش‌های اجتماعی جدید برای تأثیرگذاری بر سیاست‌های اجتماعی با سازمان‌های غیردولتی پیوند یافته‌اند و این پیوند پویایی سازمانی لازم برای تأثیرگذاری بر سیاست‌گذاری و ارایه و پایش خدمات رفاهی را فراهم کرده است. در برخی از مواقع این اتحاد حتی از مرز جنبش و سازمان‌های غیردولتی فراتر می‌رود و احزاب و حکومت‌ها را در بر می‌گیرد. این گونه اتحادها تا جایی که به معنای پذیرش چشم‌انداز دیوان‌سالاران فن‌مدار و گفتمان کارآیی و رقابت‌پذیری نباشد، با اهداف جنبش‌های اجتماعی جدید ناسازگاری ندارد. نشست اجتماعی جهانی[1] نمونه‌ای از فضاهای سیاسی چندسازمانی است و گردهمایی‌هایی چندگانه، تنوع یافته، غیردولتی و غیرحزبی برای گروه‌ها و جنبش‌های جامعهٔ مدنی در تقابل با جهانی شدن نئولیبرالیستی فراهم می‌کند (Bendana, 2006). جنبش‌های اجتماعی جدید به سه دلیل بر اشکال سازمان و کنش دموکراتیک، غیرمتمرکز و مشارکتی تاکید دارند. در فقدان علاقه به تصرف قدرت، نیازی به تشکیل سازمان های بزرگ و متمرکز نیست. تلاش اقناعی برای تغییر اولویت‌ها و پذیرش دستور کار جدید توسط مردم و بخش‌های تجارت و دولت مستلزم فعالیت‌های پراکنده و متنوع از جمله آگاهی‌سازی و بیان نارسایی‌های نظام موجود است. سوم این که افرادی که به جنبش‌های

1. World social forum

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

اجتماعی جدید جذب می‌شوند اغلب تحصیلکرده و مطلع‌اند و به تحقق نفس و استقلال شخصی خود علاقمند می‌باشند و بنابراین نمی‌توانند با کنار گذاشته شدن از سیاست‌گذاری به وسیله حلقه‌های غیرشخصی و دیوانسالار کنار بیایند (Cohen & Kennedy, 2000:294).

نمودار مفهومی ۳

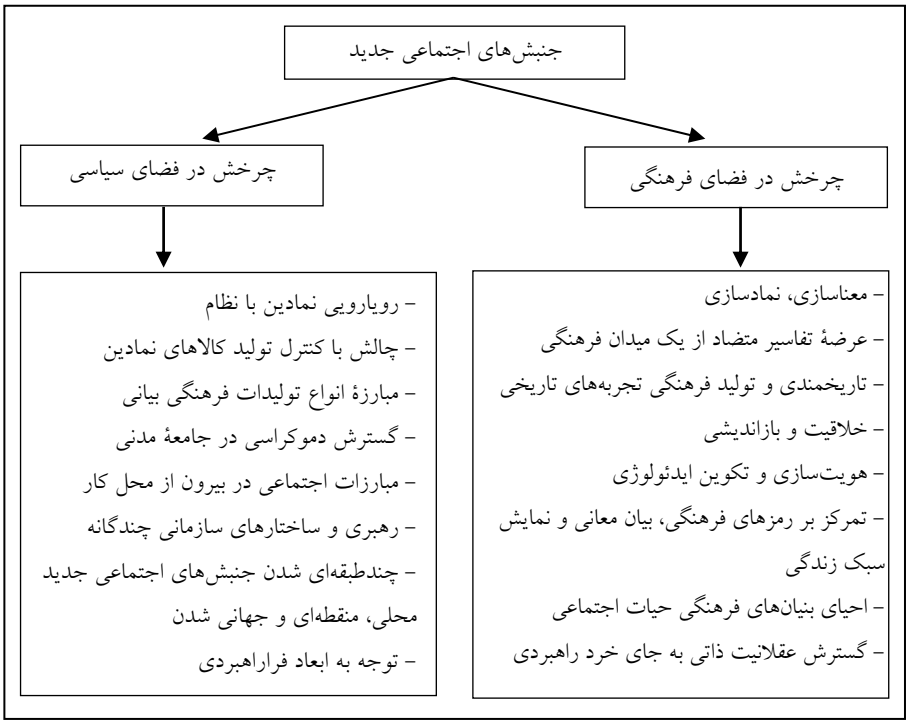

۳-۳) چرخش‌های مفهومی

جنبش‌های اجتماعی جدید با کاربرد دو دسته از مفاهیم تازهٔ سیاسی و رفاهی شیوهٔ مفهوم‌پردازی در باب مسائل رفاه و سیاست اجتماعی را تغییر دادند (نمودار مفهومی

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

شمارهٔ ۴). این مفاهیم نو نه تنها در انتقاد از شیوه‌های درک و فهم مسایل و روش‌های پاسخگویی به نیازها مفید واقع شدند بلکه توانستند سیاست‌گذاران را به اصلاح و بازبینی سیاست‌ها و طراحی برنامه‌های مناسب‌تر وادارند. به این ترتیب جنبش‌های مزبور فقط به شیوه‌ای منفی با مسائل رفاه و سیاست اجتماعی مواجه نشدند و امکانات مفهومی مثبتی را برای بهبود شرایط زندگی ارائه دادند. در این بخش، از میان مجموعه واژگان جنبش‌های جدید با دلالت‌های رفاهی، تنها چند مفهوم اساسی مطرح می‌شود:

– **رفاه پایدار:** جنبش محیط زیست با ارائهٔ مفهومی گسترده از 'جامعه' به نقد سیاست‌های رفاهی رایج می‌پردازد. در این مفهوم، جامعه از نسل کنونی آدمی فراتر می‌رود و تمامی موجودات ـ اعم از انسانی و غیرانسانی در حال و آینده ـ و نیز نظام زیستی کلان را دربرمی‌گیرد. این دریافت گسترده از جامعه به طرح مفهوم رفاه پایدار به‌عنوان رویکردی برای نقد سیاست‌های دولت رفاه می‌انجامد و به تدریج به اصل اساسی اصلاحا ت رفاهی تبدیل می‌شود. الگوی زیست محیطی رفاهی یا سیاست اجتماعی سبزها مستلزم نوعی بازاندیشی اخلاقی است که در آن رشد مادی و مصرف‌گرایی دیگر به عنوان معیار والای بهزیستی تلقی نمی‌شود (فیتزپتریک، ۱۳۸۳: ۳۶۸–۳۷۵).

– **عدالت زیست محیطی:** جنبش سبز دارای دلالت‌هایی در جهت نقادی بوم‌شناختی رفاه و سیاست اجتماعی می‌باشد (Fitzpatrick, 1998). عدالت زیست محیطی مؤید ارزش بهره‌مندی از حیات در تمامی صور آن است و در برابر منافع ثروت، قدرت و تکنولوژی قرار می‌گیرد و در مرحلهٔ کنونی تحول خود، به مسائل مورد نظر اتحادیه‌های کارگری همچون بهداشت کار و فقر نیز می‌پردازد. اکنون شبکه‌ای از گروه‌های زیست‌محیطی شکل گرفته‌اند که مسائل محیط زیست و فقر را به یکدیگر مربوط می‌کنند. پیوند میان نهضت‌های مردمی و بسیج‌های نمادین برای عدالت محیطی، حامل نشانهٔ برنامه‌های بدیل برای پشت سرنهادنِ نهضت‌های اجتماعیِ به بن‌بست رسیدهٔ جامعهٔ صنعتی و از سرگیری دیالکتیک قدیمی سلطه و مقاومت، سیاستِ واقعی و آرمان‌شهر، و بیم و امید در شکل‌های تاریخی مناسب است (کاستلز، ۱۳۸۰:۱۷۲–۱۷۰).

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

– **رفاه مثبت:** سیاست نوین، برابری را به عنوان ادغام و نابرابری را به عنوان طرد تعریف می‌کند. ادغام به مقولات شهروندی، حقوق مدنی و سیاسی، فرصت‌ها و مشارکت در حوزهٔ عمومی اشاره دارد. دسترسی به کار و آموزش هم از نظر عزت نفس و هم برای حفظ استاندارد زندگی یک زمینهٔ اصلی فرصت است. اصل راهنمای سیاست نوین عبارت است از سرمایه‌گذاری انسانی و اجتماعی به جای ارائهٔ مستقیم کمک اقتصادی. دولت رفاه باید جای خود را به جامعهٔ رفاه بدهد و به دولت سرمایه‌گذاری اجتماعی تبدیل شود. گیدنز برای جمع‌بندی دیدگاه‌های خود در مورد مفهوم جدید رفاه از واژهٔ "رفاه مثبت" استفاده و آن را چنین توصیف می‌کند: «به جای احتیاج، استقلال؛ نه بیماری بلکه سلامت با نشاط؛ به جای جهل، آموزش؛ به جای پریشانی و نکبت، آسایش و بهروزی؛ و به جای بطالت و بیهودگی، ابتکار» (۱۳۷۸: ۱۴۲–۱۱۴،۱۲۳).

– **توسعهٔ انسانی:** این مفهوم سازگار با فضای اندیشه‌ای جنبش‌های اجتماعی جدید درواقع الگوی جدید توسعه در سه دههٔ اخیر است که جایگزین دریافت‌های نوسازی و توسعهٔ اجتماعی ـ اقتصادی به معنای یکسانی توسعه با فرایندهای رشد تولید و رفاه مادی بیشتر می‌باشد. در این الگو توسعهٔ فرهنگی و توسعهٔ سیاسی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. ولز، اینگلهارت و کلینگ مان (۱۳۸۲) فصل مشترک نشانگان توسعهٔ انسانی را گستردگی امکان انتخاب انسانی می‌دانند.

– **حقوق ذهنی:** توسعهٔ انسانی از حق بشری برای زندگی، دانش و منابع مکفی سخن می‌گوید و در عین حال برای آزادی سیاسی، خلاقیت و شأن شخصی نیز اهمیت قائل می‌شود. تورن این تغییر دیدگاه را با تلاش‌های خود برای جایگزینی اندیشهٔ جامعه با اندیشهٔ سوژه سازگار می‌یابد. انسان کنونی، در شرایط تضمین احترام به حقوق اجتماعی، می‌خواهد که احترام به حقوق فرهنگی یا حقوق ذهنی او نیز تضمین شود. حقوق ذهنی بر ساختن یک سوژه بر بنیاد تجربهٔ زیسته‌ای دلالت می‌کند که انسان درونیِ فرهنگ[1] و جهان بیرونی تکنولوژی‌ها و بازارها را با یکدیگر متحد می‌کند (Touraine: 144-146).

1. Inner Man of Culture

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

– **کیفیت زندگی:** توجه به سیاست زندگی به پاره‌ای از مفهوم‌سازی‌ها برای گسترش تأکید بر ابعاد مغفول زندگی یاری رسانید. یکی از این مفاهیم کیفیت زندگی است که خود از "شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید و توجه آنان به پیامدهای برنامه‌های رفاهی و دولتی بر روی افراد" (Schalock, 2004) تأثیر پذیرفته و به نوبهٔ خود بر سیاست اجتماعی تأثیرات زیادی گذاشته است. در کیفیت زندگی در کنار جنبه‌های عینی، توجه به ابعاد ذهنی مانند "احساس سعادت و خوشبختی" از اهمیت برخوردار است. برای سنجش این ابعاد ذهنی مقولاتی چون رضایت از زندگی، خوشحالی، ارزشمندی زندگی، خودشکوفایی و توسعهٔ خویشتن مورد توجه می‌باشند (Diener, 2000). در نظریات کیفیت زندگی در کنار موفقیت‌های مادی فردی، بر نقش عوامل اجتماعی نیز تأکید می‌شود (Gerson, 1976; Schuessler & Fisher, 1985). کیفیت زندگی پیش از بیش بر اساس سعادت فردی مفهوم‌پردازی و از چشم دارندگان آن نگاه می‌شود (Campbell, 1972; Argyle, 1996).

– **شهروندی فرهنگی:** براساس مفهوم شهروندی فرهنگی (Turner & Ridden, 2001). زندگیِ دارای کیفیت می‌بایست از کیفیت‌های اجتماعی چون یکپارچگی، همبستگی، سرمایهٔ اجتماعی، اعتماد، مبادلات بین شخصی، ارزش‌های خانوادگی، هویت‌های گروهی و مشارکت اجتماعی برخوردار باشد.

– **شایستگی زندگی**[1]: مفهوم 'جامعهٔ شایسته زندگی' به منظور ترکیب سطح خرد و سطح کلان و پیوند شرایط زندگی و رفاه عینی با ظرفیت‌های فعال توسعهٔ شخصی ابداع شده است (Lane, 1996). در این مفهوم، اعتماد به نهادها، اعتماد به آینده، و امنیت ذهنی[2] از اهمیت برخوردارند زیرا بدون آن‌ها حتی شرایط زندگی خوب نمی‌تواند به سعادت ذهنی با دوام تبدیل شود.

– **طرد اجتماعی**[3]: در ادبیات جدید رفاه، موضوع طرد اجتماعی اهمیت یافته است.

1. liveablity
2. Perceived Security
3. Social Exclution

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

طرد اجتماعی در تقابل با همبستگی، رقابت عادلانه، حقوق سیاسی مشارکت و ادغام در جامعه قرار می‌گیرد. افزایش سرمایهٔ اجتماعی به معنای کاهش طرد اجتماعی است. سرمایهٔ اجتماعی ذخیرهٔ هنجارها و ارزش‌های مشترک، نظام‌های حمایتی و شبکه‌های اجتماعی را بیان می‌کند و بنابراین توانایی حل مسایل اجتماعی به شیوهٔ بهتر و مناسب‌تر را افزایش می‌دهد و نتایج مثبتی چون آموزش بهتر، توسعهٔ اقتصادی سریع‌تر، جرایم کمتر و مدیریت موثرتری را به ارمغان می‌آورد (Putnam, 1995).

– **چندگرایی رفاهی**[1]: با اهمیت یافتن هویت‌های مدنی و سرمایه‌های اجتماعی، مفهوم مخلوط رفاهی مطرح گردید که بر مبنای آن تامین و رفاه اجتماعی را دیگر نمی‌توان توسط بازار و دولت تضمین کرد و علاوه بر آن‌ها باید منابع جامعهٔ مدنی از جمله سرمایهٔ اجتماعی گروه‌های مختلف مردم را فعال و بسیج کرد. در این مخلوط رفاهی، نظام رفاه اجتماعی نه تنها از حیث منابع و دروندادها، بلکه از جهت فرایندهای تشخیص نیازها و برنامه‌ریزی به منظور پاسخگویی به آن ها چندگانه می‌شود (Zpaf, 1999).

– **درگیری کاربران**[2]: کاربرد مفهوم درگیری کاربران (Croft & Beresford, 1989; 1992) با فشار جنبش‌های اجتماعی جدید برای پیشبرد سیاست مشارکت توازی دارد و بیان‌گر یکی از ابعاد مخلوط رفاهی چندگانه است که شنیدن صدای مصرف‌کنندگان خدمات رفاهی در فرایندهای کنترل استانداردها و ارائهٔ خدمات را ممکن می‌سازد (Ward & Mullender, 1991) مشارکت کاربران اولویت صور دانش کارشناسی و اقتدار حرفه‌ای‌ها را به چالش می‌کشد و از صلاحیت مصرف‌کنندگان در بیان نیازهای خود دفاع می‌کند. مفهوم مشارکت کاربران نشانهٔ چرخش قدرت از تولیدکنندگان به مصرف‌کنندگان خدمات رفاهی و به نوبهٔ خود، بیان‌گر چرخش موازی از دریافت‌کنندگان خدمات به مشارکت فعال و یا تکوین «سوژه‌های رفاهی فعال»[3] (Williams, 1999) است.

1. Welfare Pluralism
2. User Involvement
3. Active Welfare Subjects

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

نمودار مفهومی ۴

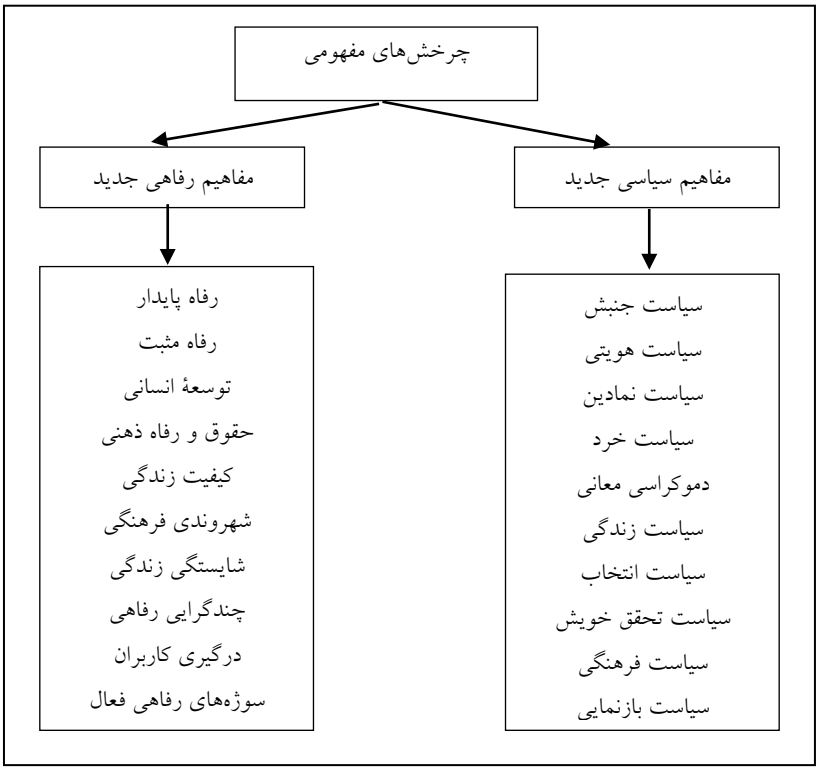

۴) نتیجه‌گیری

نظریه‌پردازان جنبش‌های اجتماعی جدید این جنبش‌ها را در رابطه با نارسایی‌های دولت رفاه و شرایط جهانی شدن مورد بررسی قرار می‌دهند و آن‌ها را به مثابهٔ واکنش‌های کارگزاران در مقابل رویدادهای ساختاری موثر بر مقولات رفاه اجتماعی تجزیه و تحلیل می‌کنند. این نویسندگان، ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید را نه نشانهٔ حل مسائل رفاهی بشر یا پایان مبارزه برای ارتقاء آن، بلکه نشانهٔ واکنش همزمان در مقابل دگرگونی شرایط

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

فرهنگی و در عین حال زوال ساختاری سیاست‌های اجتماعی و نا امیدی از سیاست نهادینه برای تامین رفاه همه جانبه می‌دانند. برخاستن جنبش‌های اجتماعی جدید به معنای تحول فضای فرهنگی، سیاسی و مفهومی برای ارزیابی معضلهٔ کهن رفاه و خوشبختی بشری است. جنبش‌های مزبور معضلهٔ رفاه را نادیده نمی‌گیرند بلکه ابعاد فرامادی آن را برجسته‌تر می‌سازند، بر اهمیت فرهنگ و هویت تاکید می‌کنند و سیاست‌های متفاوتی را برای پیشبرد اهداف خود پیش می‌گیرند. این دگرگونی‌های فرهنگی و سیاسی با برساختن مجموعه‌ای از مفاهیم تحلیلی تازه توازی داشت که ادبیات جدید رفاه اجتماعی را گسترش داد.

جنبش‌های اجتماعی جدید مسائل رفاهی جدیدی را ایجاد می‌کند و برای سیاست اجتماعی دلالت‌هایی را به بار می‌آورند. در مقابل دوگانگی بین جنبش‌های اجتماعی جدید و مقولات رفاهی، برخی از نظریه‌پردازان در جهت ایجاد همگرایی و حتی هم‌افزایی بین این دو دیدگاه تلاش می‌کنند. نزدیک‌کردن مفهوم جنبش اجتماعی به طبقه، یکی از شیوه‌های ایجاد سازگاری بین این دو دیدگاه است (Maheu, 1995). فیتزپتریک در مقابل دیدگاه کسانی که مفهوم جنبش‌های اجتماعی جدید را مجعول و افرادی که تحلیل‌های طبقاتی را ناتوان از تبیین جامعهٔ معاصر می‌دانند، این دو مفهوم را با همدیگر آشتی می‌دهد. در این راه میانه می‌توان هم تأثیر نظام‌های رفاهی در برآمدن جنبش‌های اجتماعی را مطالعه کرد و هم به تأثیر جنبش‌های اجتماعی جدید بر نظام‌های رفاهی اندیشید. او در رابطه با این تأثیر اخیر به گشودن چشم‌اندازهایی تازه برای حقوق شهروندی، به محک زدن این حقوق در حوزه‌های جدید تجربی و نیز عرضهٔ الگوهای اصلاحات رفاهی اشاره می‌کند. به نظر او سیاست‌های اجتماعی آینده باید به کاربرد ابزارهای بازتوزیعی ادامه دهند و در عین حال به نیازهای غیرمادی توجه کنند، صوری تازه از روابط متعامل اجتماعی را برقرار سازند و موقعیت فرهنگی را از لایه‌های مسلط به لایه‌های غیرمسلط بازتوزیع کنند (فیتزپتریک، ۱۳۸۳: ۲۳۷-۲۳۴). مارتین نیز ایجاد هم‌افزایی بین سیاست اجتماعی و نظریهٔ جنبش اجتماعی را به عنوان یک نیاز مطرح می‌کند. پژوهشگران سیاست اجتماعی می‌باید

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

برخی از ابزارهای تحلیلی و مفهومی نظریه‌پردازان جنبش‌های اجتماعی جدید را مورد ملاحظه قرار دهند و البته نظریه‌پردازان اخیر نیز باید رویکرد سیاست اجتماعی با یکپارچه‌سازی مسائل رفاه و فرهنگ را جدی بگیرند. این نزدیکی می‌تواند شیوهٔ بهتری را برای نگاه کردن به مسائل جامعهٔ معاصر فراهم کند و سیاست هویت[1] را با اهداف سیاست اجتماعی ترکیب سازد (Martin, 2000).

برای دستیابی به تصویری روشن‌تر از رابطهٔ رفاه و جنبش‌های اجتماعی جدید، این جنبش‌ها را می‌توان به سه دسته تقسیم‌بندی کرد. جنبش‌های اجتماعی چند طبقه‌ای جدید با مشارکت اتحادیه‌های کارگری و محرومین شهری و گاه با کاربرد برخی قالب‌های پیشین از قبیل تظاهرات و شورش‌های شهری و یا اعتصابات و حرکات جمعی در پی کاهش فقر و گسترش سازوکارهای تأمین و رفاه اجتماعی می‌باشند. جنبش‌های اجتماعی جدید نوع دوم که اساساً در پی ارزش‌های پسامادی همچون حفظ هویت، زیست و حقوق پیشرفتهٔ شهروندی بر می‌آیند و بالاخره جنبش‌های اجتماعی جدید نوع سوم که در کنار دغدغه‌های هویتی خود اهدافی چون دفاع از حقوق محرومان، مسألهٔ دستمزد، امنیت شغلی و فقرزدایی را به شیوه‌هایی متفاوت از قبیل مقاومت مدنی، اقدامات غیر خشونت‌آمیز و به طور کلی کاربرد ابزارهای پسامادی پی‌گیری می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی جدید با طرح مفاهیم و رویکردهای جدید زمینه‌های اصلاح سیاست‌های رفاه اجتماعی را فراهم می‌سازند و گاه به شیوه‌ای متوازن به نیازهای هویت و عدالت پاسخ می‌دهند و نیز با رویکردی متفاوت در پی پاسخگویی به دغدغه‌ها و مقولات رفاهی می‌باشند.

1. Indentity Politics

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

منابع

References

- اینگلهارت، رونالد. (۱۳۷۳)، **تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی** (ترجمهٔ مریم وتر)، تهران، کویر.
- اینگلهارت، رونالد. (۱۳۸۱)، **فرهنگ و دموکراسی** (ترجمهٔ سیدعلی مرتضویان)، ارغنون، شمارهٔ ۲۰.
- اینگلهارت، رونالد. (۱۳۸۲)، **جهانی‌شدن و ارزش‌های پست مدرن** (ترجمهٔ ایرج فیضی)، نامهٔ پژوهش فرهنگی، سال هفتم، شماره ۶.
- بونولی، جولیانو و ویک، جورج. (۱۳۸۰)، **دولت رفاه در اروپا** (ترجمهٔ هرمز همایون‌پور)، تهران، موسسه عالی تأمین اجتماعی.
- پیران، پرویز. (۱۳۸۴)، **فقر و جنبش‌های اجتماعی در ایران**، فصلنامهٔ رفاه اجتماعی، سال پنجم، شمارهٔ ۱۸.
- تاب، ویلیام. (۱۳۸۳)، **فیل بی‌اخلاق: جهانی شدن و مبارزه برای عدالت اجتماعی** (ترجمهٔ حسن مرتضوی)، تهران، نشر دیگر.
- تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۳)، **گفتمان، پادگفتمان و سیاست**، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعهٔ علوم‌انسانی.
- تورن، آلن. (۱۳۸۰)، **نقد مدرنیته** (ترجمهٔ مرتضی مردیها)، تهران، گام نو.
- جلایی‌پور، حمیدرضا. (۱۳۸۱)، **جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی**، تهران، طرح نو.
- رئیس دانا، فریبرز. (۱۳۸۳)، **جهانی‌سازی قتل عام اقتصادی**، تهران، انتشارات نگاه.
- سوئیزی، امین و اریکی، گلداف. (۱۳۸۰)، **جهانی شدن با کدام هدف؟** (ترجمهٔ ناصر زرافشان)، تهران، نشر نگاه.
- شولت، یان آرت. (۱۳۸۲)، **نگاهی مو شکافانه بر پدیده جهانی شدن** (ترجمهٔ مسعود کرباسیان)، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فیتز پتریک، تونی. (۱۳۸۳)، **نظریه رفاه: سیاست اجتماعی چیست؟**، تهران، گام نو.
- کاستلز، مانوئل. (۱۳۸۰)، **عصر اطلاعات**، ج ۲ (ترجمهٔ حسن چاوشیان)، تهران، طرح نو.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۷)، **پیامدهای مدرنیت** (ترجمهٔ محسن ثلاثی)، تهران، نشر مرکز.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۸)، **راه سوم** (ترجمهٔ منوچهر صبوری کاشانی)، تهران، شیرازه.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۲ ب)، **فراسوی چپ و راست**، محسن ثلاثی، تهران: نشر علمی.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۲ الف)، **تجدد و تشخص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید** (ترجمهٔ ناصر موفقیان)، تهران، نشر نی.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۳)، **چکیده آثار آنتونی گیدنز** (ترجمهٔ حسن چاوشیان)، تهران، ققنوس.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

منابع

References

- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۱)، **درآمدی نظری بر جنبش‌های اجتماعی**، تهران، پژوهشکدهٔ امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- وایت، استیون. (۱۳۸۰)، **نوشته‌های اخیر یورگن هابرماس: خرد، عدالت و نوگرایی** (ترجمهٔ محمد حریری اکبری)، تهران، نشر قطره.
- ولز، کریس؛ اینگلهارت، رونالد و کلنیگ‌مان، هانس ـ دیتر. (۱۳۸۲)، **توسعه انسانی: نظریه‌ای دربارهٔ تغییر اجتماعی** (ترجمهٔ هادی جلیلی)، تهران، طرح‌های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- هابرماس، یورگن. (۱۳۸۴ الف)، **دگرگونی ساختاری حوزه عمومی** (ترجمهٔ جمال محمدی)، تهران، نشر افکار.
- هابرماس، یورگن. (۱۳۸۴ ب)، **نظریه کنش ارتباطی**، جلد دوم (ترجمهٔ کمال پولادی)، تهران، انتشارات مؤسسه ایران.
- هولاب، رابرت. (۱۳۷۵)، **یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی** (ترجمهٔ حسین بشیریه)، تهران، نشر نی.

- Argyle, M. (1996), **subjective Well-being**, in Offer, A. (ed).
- Beaford, R.D., et.al. (2000), **Social Movements**, in E. Borgatta & R. Montgomery (edits), Encyclopedia of Sociology, New York, Macmillan Reference.
- Belll, D. (1973), **The Coming of Post-Industrial Society: A Venture in Social Forecasting**. Harmondsworth, Penguin, Peregrine.
- Bendana, A. (2006), **NGOs and Social Movements: A North / South Divide**, United Nations Research Institute for Social Development, Civil Society and Social Movements Programme, Paper No. 22.
- Campbell, A. (1972), **Aspiration, Satisfaction and Fulfillment**, in A. Campbell & Ph. Converse, The Human Meaning of Social Change, New York.
- Cohen, R. & Kennedy, P. (2000), **Global Sociology**, London, Macmillan Press.
- Croft, S. & Beresford, P. (1989), **User-Involvement, Citizenship and Social Policy**, Critical Social Policy, 9(2).
- Croft, S. & Beresford, P. (1992), **The Politics of Participation**, Critical Social Policy: 12(2).

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

References منابع

- Diener, E. (2000), **Subjective Well-Being**, American Psychologists, Vol. 55(1).
- Fitzpatrick, T. (1998), **The Implications of Ecological Thought for Social Welfare**, Critical Social Policy, 18 (1).
- Gerson, E. M. (1976), **On Quality of Life**, American Sociological Review, Vol. 41(5).
- Ingelhart, R. (1977), **The Silent Revolution: Changing Values and Political Styles in Advanced Industrial Society**, Princeton, Princeton University Press.
- Ingelhart, R. (1990), **Cultural Shift in Advanced Industrial Society**, Princeton, Princeton University Press.
- Ingelhart, R. (1997), **Modernization and Postmodernization: Cultural**, Economic, and Political Change in Forty-Three Societies, Princeton, Princeton University Press.
- Lane, R.E. (1996), **Quality of Life and Quality of Person: A New Role for Government?**, In A. Offer (ed), In Pursuit of the Quality of Life, NY.
- Lavalette, M. & Mooney, G. (eds.) (2000), **Class Struggle and Social Welfare**, London, Routledge.
- Maheu, L. (ed.) (1995), **Social Movements and Social Classes**, London, Sage.
- Martin, G. (2000), **New Social Movements, Welfare and Social Policy: A Critical Assessment**, ESRC Research Group, Workshop Paper, No. 20.
- Offe, C. (1985), **New Social Movements: Challenging the Boundaries of Institutional Politics**, Social Research 52.
- Offer, A. (1996) (ed), In Pursuit of Quality of Life, NY.
- Putnam, R. (1995), **Bowling Alone: America's Declining Social Capital**, Journal of Democracy: 6(1).
- Schalock, R. L. (2004), **The Concept of Quality of Life: What We Know and Do not Know**, Journal of Intellectual Disability Research, Vol. 48 (3).
- Schuessler, K. F. & Fisher, G. A. (1985), **Quality of Life, Research and Sociology**, Annual Review of Sociology, Vol. 11.
- Touraine, A. (1981), **The Voice and the Eye: An Analysis of Social Movements**, Cambridge, Cambridge University Press.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

References منابع

- Touraine, A. (1985), **New Social Movements: Challenging the Boundaries of Institutional Politics**, Social Research 52.

-Touraine, A. (2000), **Can We live Together?**, trans. D. Macey, Cambridge, Polity Press.

- Turner, B. & Ridden, J. (2001), **Balancing Universalism and Diversity**, in Bron, A. & Schemmann, M. (eds.) Civil society, Citizenship and Learning. Hamburg, Munster.

- Ward, D. & A. Mullender. (1991), **Empowerment and Oppression: An Indissoluble Pairing for Contemporary Social Work**, Critical Social Policy, 11(2).

- Williams, F. (1999), **Good Enough Principles for Welfare**, Journal of Social Policy, 28(2).

- Zapf, W. (1999), **Social Reporting in the 1970s and 1990s**, Berlin, WZB.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-27]